

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

استاد محمد نسیم «اسیر»
فرنکفورت، دسمبر ۲۰۰۵ م

مخمس بر غزل مرحوم "پور غنی"

مطالعه مخمس زیبای نعمت جان مختازاده بر غزل جناب «پور غنی»، مرا
بران داشت تا مخمس را که بر یکی از غزل های ناب مرحومی سروده شده است
، تقدیم دوستداران شعر و ادب نمایم.

گاه زلف تو مرا پای به زنجیر برد گاه چشمت ز لبم قوت تقریر برد
هر کجا خواست، مرا این دل بی پیر برد سفر عشق نه راهیست که تدبیر برد
گر برد، قوه سر پنجه تقدیر برد
بارغم بر سرما گشته ز اندازه برون شهره شهر جنونیم به سان مجنون
ما کجا فرصت آرام و کجا صبر و سکون سر به صحرا زدگانیم در اقلیم جنون
قاصدی نیست که پیغام به زنجیر برد
تا گره از سر زلف تو گشودند سحر سنبل از عنبر گیسوی ترت شد پر پر
در دل انداخته این سلسله شوری دیگر فارغ از حال پریشان نشود تا محشر
هر دلی عقیقه از آن زلف گره گیر برد
گرچه آن مژه برگشته و آن زلف سیاه بهر تاراج دلم صف زده چون خیل سپاه
لیک تا بر سر من می رسد آن مه ناگاه ترسم از آهوی چشم است، نه از تیر نگاه
کان غزالیست که صید از دهن شیر برد
در مقامی که غم و غصه ندارد پایان بر در میکده شو، جام زساقی بستان
تا شود کار به میل دل و مشکل آسان همت از پیر مغان جوی که خاک ره آن
کیمیایی است که تاثیر ز اکسیر برد
روزگاری من، «اسیر» از دل تنگ کابل چشم بردوخته بودم به نوای امل *

اینک از پور غنی میشنوم چون بلبل حسرت از خاک غنی خیزد و آید کابل
کس اگر شعر مرا جانب کشمیر برَد

* اشاره به شعر طالب آملی است